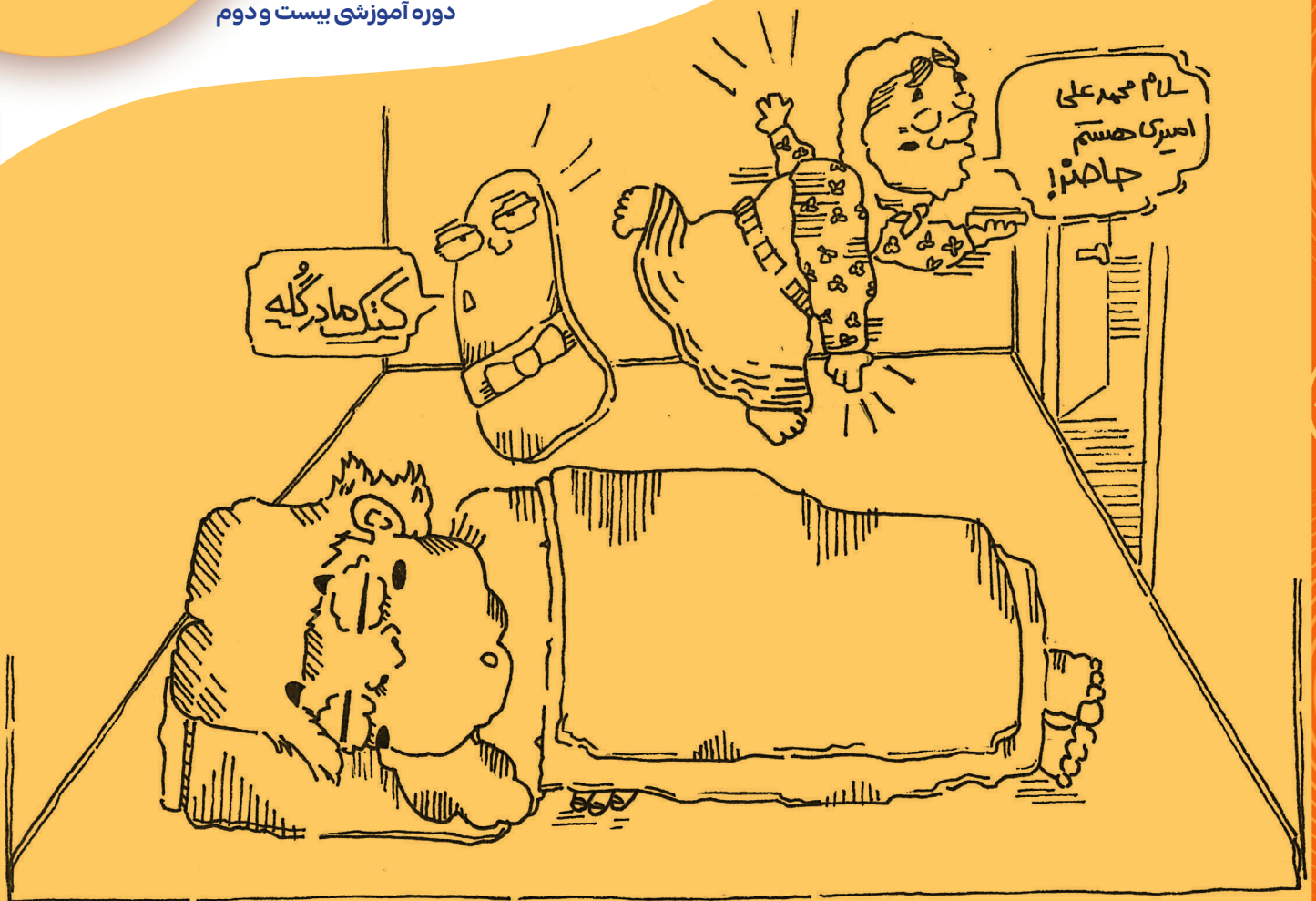


بابه راه

ویژه نامه ورودی های جدید
باشگاه طنز انقلاب اسلامی
دوره آموزشی بیست و دوم



حکایت جام جهان بین و نوآموزان | ص ۱۸
بیابید مترسک - کامیون حمل غذا | ص ۱۹
چگونه محبوب ترین سلبی دنیای شویم؟ | ص ۲۰
موضوع انشا: معلم مورد علاقه شما کیست؟ | ص ۲۳
آخرین روز مقاومت مدرسه | ص ۲۴
نشست خبری ترامپ | ص ۲۵
شایعاتی به وسعت ناو ابراهام لینکن | ص ۲۶
مدرسه؟ من فردا میام. | ص ۲۷
گونه شناسی مدرسه | ص ۲۹
موضوع انشا: خانه دوم | ص ۳۱
بدیم بره | ص ۳۲

برای مدرسه ها | ص ۳
ابرقدرت پی آبرو؛ مسئله این است! | ص ۴
الو! تحصیل رایگان؟ | ص ۶
سامانه خدمات جستیک ناو | ص ۷
سال تحصیلی خود را چگونه گذرانید؟ | ص ۸
وای فرم مدرسه شو میز شد | ص ۱۰
شکوفه های ناشکفته | ص ۱۱
بزن، بهادر | ص ۱۳
مسیر صعود به اون بالا بالاها | ص ۱۵
مدرک دکتری دونالد ترامپ | ص ۱۷

مقدمه

رسیدن سر خرمن و لم دادن و به نیش کشیدن مشت
مشت محصول این متاسفانه رسم بد بسیاری از مجموعه های
فرهنگی شده است. باشگاه طنز انقلاب اسلامی اما خواست تا این نباشد،
آمد تا دانه دانه دستچین کند بکارد آب بنوشاند و هرس و حراست کند. بعد صبر
و دعا و باز تلاش تا برسد به سرود فصل برداشت و این بیست و یکمین دوره است که
دانه های ما جوانه زدند. بچه هایی که نزدیک به یک سال آموختند و نوشتند و نقش زدند
و سرودند و نقد شدند و مطالعه کردند و باز آموختند تا رسیدند به امروز که طبق سنت
دوره های پیشین یک شماره جدید به مجله طنز پا به راه افزودند تا هم ورود جدیشان به عرصه
نویسندگی کشور را فریاد بزنند و هم پوتین هایشان را سفت کنند برای مسیری دشوار به
دشواری نبرد در جبهه فرهنگی حق و به شیرینی لذت از لبخند رضایت ولی امر و امام زمان
عجل الله تعالی فرجه الشریف. ان شاء الله

امین شفیعی

تحریریه

دبیر نشر:

حسین مجرد

تحریریه نشر:

مهسا موسوی

یگانه زمانی

نسرین تقی خانی

محدثه خوشی

سیدمهدیار فدای حسین

عارفه مزروعی

نوید ارتیانی

زهرا صالحی

سید داود حسینی

محدثه سادات طباطبایی

فاطمه زهرا میراحمدی

سید محمد مدینه

دبیر شعر:

سیده فاطمه حسینی

تحریریه شعر:

عرفان دانایی زاده

زکیه محبی

زهرا محبی

دبیر کاریکاتور:

سیده مهسا موسوی

تحریریه کاریکاتور:

فهیمة سپهوند

ملیکا تاجیک

زهرا رضایی

صفحه آرا:

سیدمهدیار فدای حسین

برای مدرسه ها

باز ببین مدرسه ها وا شده
برای هر مساله غوغا شده

فرم مدارس شده یک معضلی
بر سر آن همیشه دعوا شده

به جای پوشیدن مانتوشلوار
لباس راحتی محیا شده

دخترکم باید بپوشه شومیز
اینطوری بی حجابی احیا شده

کشف حجاب و آندلس سازی هم
سوژه ی خوبی واسه اینا شده

شلوارک و تیشرت و ساپرت جین
لباس بیرونی شهلا شده

مغلطه کردن سر آزادی هم
بهونه ای برای دنیا شده

گللابی درخت برجام چی شد؟
برای ما که دیگه رویا شده

زَیْه محبیه

«گفتم غم تو دارم گفتا غمت سرآید»
گفتم وفاق خواهم گفتا زمن برآید

گفتم ز کوشنر و ونس رسم وفا بیاموز
گفتا ز هیئت ما این کار کمتر آید

گفتم که هسته ای را باید بتن بریزی
گفتا اگر بریزی از راه دیگر آید

گفتم نساز موشک با بردهای بالا
گفتا مخالفم، پس، فتاح و خیبر آید

گفتم که تنگه را تو، از روی قصد بستنی
گفتا چنین که باشد جنگی برابر آید

گفتم حریف مایی در قدرت نظامی
گفتا چنان کنم تا کار تو هم سر آید

گفتم خیال کردم از بین رفته ای تو
گفتا خیال کم کن ذهنت مکدر آید

گفتم که اف ۳۵ آورده ام برایت
گفتا تفنگ برنو با آن برابر آید

گفتم چگونه ما را مبهوت کرده ای تو
گفتا هنوز مانده تا جان تو در آید

«گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو کشت»
گفتا که خر تویی، تو، حرف تو ابتر آید

گفتم شدم چه خسته از کل گلی که کردم
گفتا که از دهانت هی صوت عَر عَر آید

ابر قدرت بی آبرو؛ مسئله این است!

چطور آبروی ابر قدرتی خود را در سطح جهانی ببریم؟

۱) نزدیکترین رئیس جمهور کشور نفت خیز را بدزدید

دزدی کار آبروبری است و دزدها حتی مجبورند آبروهای خودشان را بپوشانند؛ پس با دزدیدن رئیس جمهور یک مملکت دیگر، نان آبروبری تان در روغن است. البته شما ابر قدرت هستید و بی مایه فطیر است؛ به همین دلیل پیشنهاد کشور نفت خیز نزدیک را می‌دهیم که چهار صباح با پول نفتش صورت خود را سرخ نگه‌دارید و از بی آبرویی فلج نشوید.

۲) قرص‌های خود را نخورید!

بدون اطلاع پزشکستان، قرص‌های خود را در آبجوی وزیر جنگتان بریزید، تا با اعتماد به نفس کامل بتوانید در حالیکه هنوز تا کمر در گِل جنگ قبلی مانده‌اید، سه کشور و ۴ جزیره و ۵ ایالت دیگر را تهدید به جنگ کنید!

۳) در حالیکه پشت پرده التماس آتش بس می‌کنید، مدام ادعای پیروزی کنید

از اینجا به بعد، در اجرا کمی سخت است و ممکن است هرازگاهی خودتان خنده‌تان بگیرد، که البته اگر بخندید هم بیشتر آبرویتان می‌رود؛ پس چه بهتر! بهترین کار این است که مدام به جای پذیرفتن شکست، جشن پیروزی بگیرید.

۴) وسط جنگ، سالن رقص کاختان را بسازید

هر چه بیشتر کشته دادید و یکی یکی جنگنده‌هایتان سیاه بخت شدند، وقت مناسب‌تری است تا به سالن رقص، بازی گلف و مهمانی‌های بزرگتر بپردازید. به ویژه اگر مخارج آن سر به فلک بکشد و همزمان مردمتان زیر فشار قیمت بنزین در حال خرسواری باشند. اگر جرئتش را دارید به ازای هر سرباز، یک ستون و به ازای هر جنگنده، یک سالن جدید افتتاح کنید!

۵) صلح نوبل را متعلق به خود بدانید

پس از راه انداختن این همه جنگ، همه جا بگویند که باید صلح نوبل را به شما بدهند و از سیستم فاسدی که جایزه را به دیگران می‌دهد، انتقاد کنید. اگر این وسط یک مجموعه بین‌المللی مادرمرده که کار رئیس کچلش به شما گیر بود پیدا کردید، تا زمانی که یک جایزه صلح برایتان جور نکرده، کارش را راه نیندازید. بگذارید همه بفهمند که چقدر عقده صلح نوبل دارید.

۶) دروغ متنی کافی نیست، تصویرش را بسازید

متاسفانه برخی مبتدی‌ها فکر می‌کنند اگر چهارتا دروغ جلو خبرنگار بگویند کافی است! برخی هم تصور می‌کنند اگر یک شبکه اجتماعی به نام حقیقت (تروث) بسازند و فقط متن‌های کوتاه و بلند دروغ منتشر کنند کفایت می‌کند! اما شما لیستی با بهترین پیشنهادها دارید که به شما بگوید تا دروغ‌ها را به تصویر نکشید، به اندازه کافی آبرو نمی‌برند! مخصوصاً که باید با بهترین هوش مصنوعی‌ها و «بدترین» پرامپت‌ها، تصویر بسازید که کاملاً مضحکه بین‌المللی بشوید و مرغ پخته را هم به خنده بیاندازید.

۷) از تکرار نترسید

تمامی این پیشنهادات قابلیت تکرار دارند و هیچوقت نگذارید شرمساری‌تان شما را از امتحان کردن مواردی مثل ۱، ۲، ۳، ۴ یا ۵ و حتی تکرار ساعت به ساعت ۶ بازدارد. بالاخره هرکدام آبروبری خود را دارند و برای رساندن شما به آرزویتان، بهترین‌اند.

The End

یگانه زمانی

الو! تحصیل رایگان؟

سلام و درود

شما با مدرسه دولتی رایگان‌یان تماس گرفته‌اید. جهت ثبت‌نام کاملاً رایگان در سال تحصیلی جدید، تحت آموزش بهترین کادر معاونت سطح شهر، در خدمت شما هستیم.

جهت اطلاع از هزینه‌های:

- کاغذ و پرینت‌های مورد نیاز فرایند ثبت‌نام، عدد ۱#
● قند و چای اپراتور و دفتر معاونت در بازه ثبت‌نام، عدد ۲#
● موتور برق یکد برای جبران قطعی برق که کولر اتاق دفتردار و لامپ سرویس بهداشتی قطع نشوند، عدد ۳#
● اینترنت سه ماهه وای فای منزل مدیر محترم که دورکار هستند، عدد ۴#
● نوشابه تگری و نوشمک فرزندان نازنین ناظم محترم مدرسه که هم‌اکنون جلوی بنده نشستند، عدد ۵#
● و برای اطلاع از هدایایی که می‌توانید به معلمان عزیز، معاونین تلاشگر، مستخدمین زحمت‌کش و از همه مهمتر مدیر بزرگوار مجموعه اهداء بفرمایید، عدد ۶# را شماره‌گیری فرمایید.
- تحصیل هم به لیست اضافه شده است؛ پس جهت اطلاع از هزینه حق رویت عدد ۷# را فشار دهید.
● با توجه به بخشنامه «الزام بر عدم دریافت هرگونه مبلغ به هربهانه از والدین محترم»، ما به شما اطمینان می‌دهیم در مدرسه دولتی رایگان‌یان، ثبت‌نام کاملاً رایگان است و تمام هزینه‌های ذکر شده اختیاری هستند.
● فلذا لطفاً در صورت تهیه فیش تمام پرداخت‌ها، برای تکمیل ثبت‌نام عدد ۸#
و در صورت عدم امکان پرداخت حتی یکی از موارد طرح شده، *لطفاً قطع بفرمایید.*
در صورت ثبت‌نام بدون تهیه فیش‌ها، پیشاپیش معذوریت ما را از ثبت‌نام فرزند دلبندتان به دلایل تحصیلی، خانوادگی و اخلاقی پذیرا باشید.
باتشکر از تماس و همراهی شما

یگانه زمانی

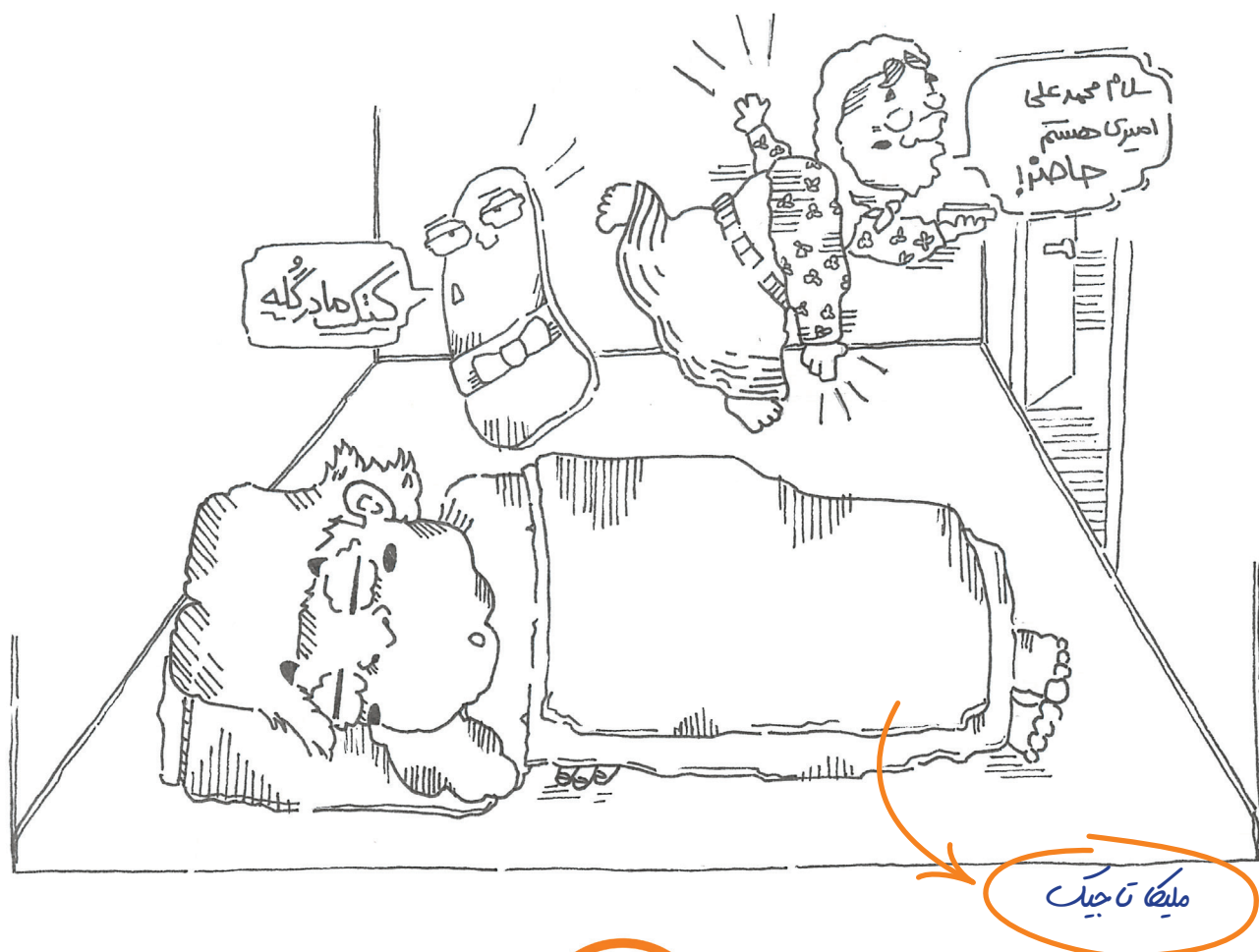
سامانه خدمات لجستیک ناو

- به پاسخگوی تلفنی ناو مقتدر و معطر آبراهام لینکلن خوش آمدید.
- لطفاً برای ارتباط با مسئولان ناو در صورتیکه قرص آرام بخششان را خورده باشند، داخلی مورد نظرتان را شماره گیری فرمایید!
- جهت امنیت کارکنان ناو تماس ضبط شده تا در صورت لزوم بر علیه شما استفاده گردد.
 - جهت تعریف و تمجید از دریادار بزرگ ناو و یادبودی تلفنی از جد و آباد ایشان با این مدیریتشان. عدد ۱
 - جهت رساندن مراتب تبریک پیروزی های ایالات متحده به کارکنان و مسئولان، عدد ۲
 - جهت ثبت نام برای همکاری داوطلبانه در خصوص پاکسازی کثافت سرویس بهداشتی ناو، عدد ۳
 - اگر پدر یا مادر ستوان فیلیپ هستید بچه تان زیر میز فرماندهی قایم شده است؛ پدر سوخته را بیاید ببرید، عدد ۴
 - اگر شعار جدید جهت بالابردن روحیه این بچه ننه ها دارید، عدد ۵
 - جهت دریافت سفارش و ارسال شامپو ضد ریزش مو برای سربازان زیر بار فشار عصبی جنگ، عدد ۶
 - در صورت اهدای لباس های راحتی جهت تعویض مکرر در موقعیت حساس حمله و جنگ، ترجیحاً شلوارک، عدد ۷
 - شرکت در کمپین «ای که دستت می رسد پوشکی برسان»، عدد ۸
 - اگر خیاط هستید و می توانید درزهای استراتژیک شلوارهای پاره شده در حین مانور عقب نشینی با سرعت مافوق صوت را ترمیم کنید، عدد ۹
 - جهت ارائه راهکار برای عادی سازی نام «تنگه هرمز» به منظور جلوگیری از سکتی ناقص پرسنل به محض شنیدن این اسم، عدد ۱۰

نرین تقی خانی

موضوع انشا: سال تحصیلی خود را چگونه گذراندید؟

ما امسال به قول مادرمان داشتیم مثل بچه آدم درس می خواندیم که جنگ شد. ما هم بار و بندیلمان را جمع کردیم و رفتیم شمال خانه عزیزم. صبح ها که صدای قوقولی خروسمان بلند می شد، مامانم با عزیز می رفت که گاو را بدوشد. مامانم اول سهمیه لگد مرا می زد و بعد حاضری ام را. تا مامان از دوشیدن گاومان بیاید، زنگ ریاضی تمام شده بود. مامانم گوشه را چک می کرد و می گفت: خیر نبینی. فقط تو تمرین ریاضیات را نفرستادی. ولی من شب که سر می زدم به گروه می دیدم فقط رضا آرمانی و پرهام تمرینهایشان را فرستاده اند. تازه از خطشان معلوم بود مامانهایشان تندتند برایشان نوشته اند. بعد مامانم سفره را می انداخت و می گفت: پاشویک لقمه صبحانه بخور بشین سر درست. ولی من که فکر کنم از سنگینی لحاف دست و پایم فلج شده بود نمی توانستم جُم بخورم.



زنگ فارسی باید صوت روخوانی می‌فرستادیم، ولی من چشم‌هایم باز نمی‌شد.
مامانم هم رفته بود به مرغ و خروس‌ها دانه بدهد. برای همین سفت فشارشان دادم روی هم شاید ببینند، ولی دیگر چیزی نمی‌فهمیدم تا اینکه مامانم می‌آمد و پیچ‌هایم را که سفت میکرد، چشم‌هایم خود به خود باز می‌شد، ولی دیگر زنگ فارسی تمام شده بود.
بعدش مامانم می‌گفت: خاک تو سرت! لااقل یه حاضر بگو، غایب نخوری.
ولی من هر کاری می‌کردم صدایم از توی گلویم بیرون نمی‌آمد.
مامانم می‌گفت: خوب تا نصف شب توی گوشی گیم بازی می‌کنی، حالا چطور هم کور شدی هم لال؟
تازه نمی‌داند که هم شده‌ام و وقتی گوشی را می‌گذارم کنارم تا درس علوم را گوش کنم صدای آقا یک دفعه کم می‌شود و دیگر هیچی نمی‌شنوم.
عزیز می‌گوید خدا از سرشان نگذرد بچه‌ام مریض شده و می‌رود برایم اسفند دود می‌کند، اما مامانم مثل عزیز مهربان نیست. شاید هم بچه مامانم نیستم و یک شب مرا تو جوب پیدا کرده‌اند.
زنگ آخر اجتماعی بود و مامانم گفت من رفتم دوشنبه بازار. تو که همه زنگ‌ها را غیبت خوردی، این هم رویش.
من هم لحاف مخمل را کشیدم روی سرم.
فکر کنم همه‌اش به خاطر لحاف مخمل عزیز است که مثل پتوی خودم سبک نیست و من زیر سنگینی لحاف همه‌جایم از کار می‌افتد و هزار تا خواب قاطی پاتی می‌بینم.
تازه آخرش، عزیز که فکر می‌کرد مریض شده‌ام یک لحاف دیگر هم انداخت رویم و من فکر کنم اگر توی تهران زیر آوار می‌ماندم درجا می‌مردم و می‌رفتم به بهشت، نه اینکه کر و کور و لال و فلج شوم و تازه لگد و نیشگون و غایب هم بخورم.

این بود انشای من!

محدثه درات طباطبایی

در خبر آمد کلامی معتبر
حال آمریکاست حال محتضر

رنگ بر رویش ندارد آن جناب
بر زمین افتاده یک جوری، دَمَر

لوله لوله مثل کرمی روی خاک
ظاهراً دیسکش پریده از کمر

شُرّه کرده نفت و روغن زیر او
مخزنش ترکیده گویا با تبر

روده اش نفاخ و مخ پوکیده است
در درون سینه اش غلطان جگر

او ندارد قدرت پارو زدن
در میان تنگه ی هرمز دگر

ظاهراً بر او از این پس تا ابد
هست دائم برج عقرب در قمر

زهرا محبی

وای! فرم مدرسه شومیز شد
قد مانتو هم که گویا، چیز شد

زیر آن قیچی شد و شد معرکه
باب قلب تیره ی پرویز شد

مقنعه سُر خورد و از جایش پرید
موی زیرش مثل رخت، آویز شد

رو سری ی اولیای بچه ها
مثل روغن، زیر پاها، لیز شد

قد و بالاشان تماماً در نظر
چون مترسک بر سر جالیز شد

مزه ی آن باب میل لات ها
بی سر و پاهای مست و هیز شد

آه، چه چَندش می کند او دلبری
آنکه بر او دلبری تجویز شد

از تهاجم، پر شده فرهنگ ما
هر کجا از هجمه ها لبریز شد

آن مربی یی که خود ژل می زند
موی او سر لوحه ی تلمیذ شد

برگ زیبای حیا وقتی که ریخت
صد بهار زندگی پاییز شد

شکوفه‌های ناشکفته

شماره: ۱۴۰۵/ت/۱۱۰

تاریخ: ۲۵/۰۲/۱۴۰۵

پیوست: ندارد

از: شورای دبیران تحت فشار و در آستانه فروپاشی
به: مدیریت محترم مدرسه «شکوفه‌های ناشکفته» جناب آقای چاخان‌پور
موضوع: درخواست اضطراری جهت مدیریت بحران‌های پسا-مجازی و مطالبات رفاهی

با سلام و تحیات وافر؛

با احترام پیرو موفقیت‌های خیره‌کننده مدرسه در برگزاری کلاس‌های مجازی و با عنایت به پرداخت‌های بسیار عالی، نجومی و به‌موقع حقوق که همکاران را از دغدغه‌های مادی رها ساخته و در رفاه کامل قرار داده است، بدین‌وسیله به استحضار می‌رساند؛ به دلیل استمرار آموزش در شرایط حادث جوی، جغرافیایی و کهکشانی نظیر حمله بیگانه فضایی، معلمان عزیز با چالش‌هایی مواجه شده‌اند که نیازمند مداخله فوری جنابعالی جهت جلوگیری از فروپاشی بنیان خانواده‌های فرهنگی است.

در وهله نخست، با توجه به اینکه کلاس‌های مجازی نه تنها توسط دانش‌آموزان، بلکه توسط اولیای محترم که بعضاً از خود دانش‌آموزان پیگیرتر و سخت‌گیرترند رصد می‌شود، معضل تکراری بودن پوشش مانتو، شال و روسری برای همکاران خانم به بحرانی هویتی بدل گشته است. لذا استدعا دارد ضمن تخصیص بودجه کلان از سوی اداره کل، نسبت به تأمین البسه متنوع اقدام فرمایید تا شأن شوی آموزشی مدرسه حفظ گردد؛ در همین راستا، همکاران آقا نیز ضمن ابراز همبستگی، درخواست دارند جهت رعایت «موازین اخلاقی و استانداردهای مد آنلاین»، مجوز استفاده از تیشرت و شلوارک‌های ست اداری صادر گردد.

همچنین، فشار ناشی از تدریس هم‌زمان با مدیریت بحران‌های خانگی اعم از نظارت بر فرزندان، پخت و پز، و دفع حملات مودم‌های سرکش، منجر به بروز تیک‌های عصبی و فرسایش روانی شده است. پیشنهاد می‌گردد بلافاصله پس از پایان هر زنگ کلاس، یک جلسه ریلکسیشن با حضور متخصص روان‌درمانی برگزار گردد و

با توجه به سایش اعصاب ناشی از جملات تکراری «خانم/آقا صداتون قطع شد» که همگی مستحضریم در ۹۹ درصد موارد کذب محض است، درخواست تأمین یارانه‌ای داروهای دیازپام و کلونازپام ترجیحاً بسته‌بندی خانواده مطرح است. علاوه بر این، با توجه به قطعی‌های مکرر اینترنت و عدم درک متقابل دانش‌آموزان، درخواست می‌گردد جهت تخلیه هیجانی، استفاده از برخی کلمات و جملات در کلاس‌های آنلاین به صورت رسمی آزاد و عادی‌سازی گردد تا همکاران حین تدریس، به جهت رسوب خشم دچار انفجار نشوند.

نهایتاً با توجه به گزارش‌های واصله مبنی بر حرف زدن همکاران با خود، فریادهای بی‌موقع بر سر گلدان‌های منزل، شکایت از غذاها به دلیل تخیلی ضعف اینترنت در لود تصویر و سایر رفتارهای پرخطر، تقاضا دارد جنابعالی نسبت به تأمین تعدادی واحد آپارتمان در خارج از فضای شهری برای همکاران عزیز اقدام فرمایید تا در صورت اخراج احتمالی از خانه توسط همسران به ستوه آمده، همکاران ما دست کم مکانی گرم و نرم برای اسکان دائم داشته باشند. بدیهی است عدم رسیدگی به این موارد، ممکن است منجر به تبدیل شدن این مدرسه به یک مؤسسه خیریه اعصاب و روان شود که در آن، درس‌ها صرفاً با زبان اشاره و سکوت مطلق تدریس خواهند شد.

پیشاپیش از حسن تدبیر جنابعالی در حل این بحران‌های حیاتی سپاسگزاریم.

با تجدید احترام؛

از طرف: دبیران پاکار آموزش مجازی

امضای همکاران آسیب‌دیده آموزش مجازی:

نرین تقی‌خانی

بزن، بهادر

مثل هر روز، سر کوچه منتظر موندم تا برسه و راه بیفتیم. عقل که نداره، هر دفعه به یه دلیلی دیر میرسه، من بدبختم باید همش چوب فامیل بودن با این پسرۀ چلمن رو بخورم. بلاخره اومد، اما اینبار یه جوری بود. پرسیدم: «چته باز؟ لابد دوباره زن عمو تا فهمید کارنامه من بهتر شده، دوبامبی زد تو سرت، آره؟!» با پوزخند تلخی سر تکون داد و گفت: «وقت کردی یکم از خودت تعریف کن. نه بابا، مامانم فعلاً سرش گرمه تا بتونه تو رقابت با عمه سر خرید وسایل جدید بیره» گفتم: «پس چه مرگته؟ هم دیر اومدی، هم قیافهت مثل طلبکاراست؟!» جوابی نداد. از سر کوچه مدرسه که پیچیدیم، داد زد: «این دفعه من اول میشممممم...» بعدشم بدوبدو کرد و از من جلو زد، هنوز نرسیده بودیم به در مدرسه که یهو مثل شتری که مار دیده باشه، زد رو ترمز و هینی کشید که همه برگشتن نگامون کردن. تازه دوزاریم افتاد که چرا از صبح حالش یه جوری بود، بزن بهادر مدرسه چند وقتی بود رو پسرعموی من قفلی زده بود، اما اون نمی خواست از هیچکس کمک بگیره، چون یه بار که قبلاً با یکی دعواش شده بود و به مامان، باباش و مدیر گفته بود، همه صداش میزدن: «بچه ننه، آنتن، چلمن و...» منم که بودم عمراً دوباره به کسی میگفتم. هر جور بود از جلوی فرشید قلدر رد شدیم و از زیر چشم غره‌هاش فرار کردیم. موقع زنگ تفریح داشتیم باهم کیک می خوردیم که فرشید از پشت سر چنگ زد، خوراکی پسرعموم رو گرفت و به من اشاره کرد که برم اون طرف تر. من توسری خور نبودم، اما زورم بهش نمیرسید، گنده بکی بود که بیا و ببین. تازه داشتم دو دوتا چهارتا میکردم که چی کار کنم، دیدم یهو فرشید با دماغ پر خون نقش زمین شد. همه دورمون جمع شده بودن، دیدم دستای پسر عموم بهادر، مشت شده و صورتش از عصبانیت مثل خون خروسی که جلو ماشینمون قربونی کردیم قرمز شده. کلی حال کردم و شروع کردم به هورا کشیدن، عین خُلا تند تند دست میزد. ناظم اومد و گفت: «چه خبره، چرا این بچه رو زدی، بهادر؟» ناگفته نماند که فرشید قلدر خواهرزاده ناظم هم بود، و به جز هیکل گنده اینم یکی از داشته‌هاش بود که بچه‌ها ازش میترسیدن.

به ثانیه نکشیده همه شروع کردن به تشویق کردن بهادر، ناظم که دید چقدر کتک خوردن خواهر زاده‌ش بچه‌ها رو خوشحال کرده، خودشم یه پس گردنی به فرشید زد و رو به بهادر گفت: «حساب تو هم بمونه واسه بعد!»

بعد تنه حجیم فرشید رو قل داد سمت آبدارخونه تا سر و صورتش رو بشوره و در طی مسیر چندتا دیگه پسی مهمونش کرد و هی میگفت: «بچه، مگه نگفتم قلدری نکن آخرش یکی تورو وای میسته؟! حالا خوبت شد، نیم وجب بچه زد نقش زمینت کرد؟» همه دور بهادر حلقه زده بودن، یکی بهش آب میداد، یکی ادای مشت زدنش رو برای بقیه درمی‌آورد و چندتا حرکت از استاد جکی چان با صدای بروسلی بهش اضافه میکرد، اون یکی براش کیک می‌آورد و یکی دیگه براش نوشابه باز میکرد. خلاصه که پسرعمو بهادر به ظاهر ساکت من شد، بزن بهادر جدید مدرسه. کسی که یه مشت تو دهن قلدری زد که هیچکس به خاطر ترس از ناظم و هیکل گندش، تا اون روز جرأت نداشت تو روش وایسته. دیگه بعد از اون فرشید جرأت نکرد برا کسی قلدری کنه، بعد چند روز هم، خبر رسید که هم خودش هم دایی جون ناظمش مدرسه‌شون رو عوض کردن.

داستان رو دوباره بخونید چون من در مورد بزن بهادر مدرسه حرف نزدیم

محرثه خوشی

مسیر صعود به اون بالا بالاها

صعود در اینجا فقط یعنی رسیدن به مقام شامخ سلطنت طلب تیر و جاویدنام شدن در راه شاهزاده.

۱. آنچه به کار آید حتماً که خار آید پس:

اعضای اضافه بدنت را همین اول راه پکن و بیانداز. اعضای اضافه در این مبحث مشخصاً «مغز و قلب» است، به من اعتماد کنید در این مسیر نه عقل و نه احساس اصلاً به کارت نمی‌آید.

۲. ناموس بی ناموس:

با کلیه اقوام مؤنث قطع رابطه کن، چون زیاد اسمشان را از دهان این و آن خواهی شنید شاید اذیت شوی و اراده‌ات در حمایت از شاهزاده سست شود.

۳. بی شرف فحش نیست:

در این مرحله زیاد اذیت نمی‌شوی، چون قبلاً مغز، قلب و غیرت را دور انداختی، زیر پا گذاشتن شرف دیگر کاری ندارد، پس در نهایت بی شرفی دست‌هایت را تا جایی بالا ببر که زیر بغلت کاملاً معلوم باشد، خصوصاً جلوی آمریکا و اسرائیل و سایر وابستگان.

۴. فقط سیب زمینی سرخ شده:

عقل پَر، غیرت پَر، شرف پَر، ناموس هم که از اول نداشتی، حالا اگر خوردن سس قرمز را هم تحریم کنی، کار تقریباً تمام است.

۵. یک دست جام باده و یک دست زلف یار:

اولین جلوه مبارزات شعار نویسی است پس با یک دست کارهای روزمره را هندی کن و با دست دیگر شعار بنویس و از هیچ سطح صاف و حتی ناصافی نگذر خصوصاً در دستشویی عمومی.

۶. نشانه‌ها را دنبال کن:

مهم نیست ربط دارد یا نه. حتی مهم نیست واقعی است یا ساختگی، از دیده شدن ابرها به شکلی خاص گرفته تا پرواز همای سعادت پرندۀ اساطیری که بیشتر شبیه کلاغ رنگ شده است، همه نشانه‌ای هستند برای برگشتن پهلوی.

۷. دیوار شکسته‌اش خوب است:

مانند دیوار شکسته و زن (بوق) عمل کن تا همه از تو حذر کنند و مانع کارت نشوند، یک کلام غربت باش.

۸. چمدان‌ها را نزدیک نگه‌دار، نقشه را نزدیک‌تر:

شاهزاده به رسوم پایبند هستند، مثل پدر و پدربزرگشان به وقت خطر می‌روند سفر.

۹. تماس با اشکان راه نجات:

در صورت بروز نیاز پزشکی به هیچ وجه بیمارستان نرو و با اشکان جان تماس بگیر، شماره‌اش را زنگ بزن از خودش بپرس.

۱۰. نه، همین لباس زیباست نشان آدمیت:

لباس چریکی مناسب تهیه کن، لباس در مهم نشان دادن تو نقش مهمی دارد، برای استفاده از تخفیفات فروشگاه چریکی از کد hamidfarrokhnezhad@ استفاده کن

۱۱. خودت رو بکن تو چشم مردم:

هشتگ، فوروارد، ری‌توییت، ری‌اکشن و...

فضای مجازی مهم است. حتی اگر لازم شد با سس خودکشی کن تا فیلمش ویو بخورد.

۱۲. فک و فامیل زیاد کن:

از عموهای زنده مانند ترامپ و نتانیاهو گرفته تا مرحوم لپندسی گراهام و یزید را با خود فامیل اعلام کن.

تبریک می‌گویم تو یک سلطنت طلب تیر هستی، هنگام دست‌بوسی به شاهزاده و شریکش تام مورلی سلام برسان.

از آنجا که هنوز نبرد آخر ادامه دارد و پهلوی برنگشته فعلاً پشتیبانی اطلاعاتی ما تا این مرحله جوابگو بود.
«با آرزوی موفقیت در نبرد آخر»

محرش خوشی

مدرک دکتری دونالد ترامپ

دانشگاه عالی علوم ضد انسانی
مؤسسه آموزش عالی تحریفات تاریخ
دانشکده جنایات و مکافات
تاریخ: ۲۸ فوریه ۲۰۲۶

به موجب مصوبات سال دو هزار و بیست و شش میلادی شورای گسترش جنایات عالییه ایالات متحده آمریکا؛

جناب دونالد ترامپ!

نظر به اینکه جنابعالی، فرزند خوانده حکومت سلطنتی انگلستان، دارای شماره شناسنامه ۶۶۶ صادره از زباله دانی‌های مک دونالد (شعبه ۳)، متولد ۱۹۴۶ با کد ملی نداشته، در تاریخ ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ مصادف با اتمام سومین جنگ موفقیت آمیز علیه ایران در سال اخیر، دوره تحصیلات تخصصی این مؤسسه را با معدل ۱۰۰ با موفقیت به پایان رسانده‌اید؛ و همچنین از پایان نامه خود با موضوع «آمریکای بزرگ شکست ناپذیر است» با نمره قبولی و با درجه بسیار عالی دفاع نموده‌اید؛ لذا این دانشنامه و مدرک کاملاً معتبر غیر علمی با درجه دکتری، مبتنی بر استانداردهای عصر حجر، در رشته‌های «ماست مالیزاسیون گندکاری‌ها»، «جنایات ممنوعه ضد بشری» و در آخر رشته «قمپز رسانه‌ای»، به نامبرده اعطا می‌گردد.

و در آخر، توفیق نامبرده را در توأم نمودن حماقت و لجاجت در کسب رضای شیطان رجیم و تلاش برای رو سفید کردن جنایتکاران تاریخ از ابتدا تا انتها، آرزومند است.

این گواهی صرفاً برای بهره‌مندی از مزایای بی‌مزیت آن در آمریکا صادر شده و ارزش ترجمه به زبان سگ را هم دارا می‌باشد.

این مدرک تحصیلی پس از انجام کامل تعهدات نامبرده در خصوص «نابودی صنعت موشکی جمهوری اسلامی ایران»، «دزدیدن اورانیوم‌های غنی‌سازی شده» و «برگرداندن آن‌ها به عصر حجر»، به وی تحویل داده خواهد شد.

امضا از طرف: کاپیتان آمریکا - وزیر «علوم جنگاوری» ایالات متحده آمریکا
امضا افتخاری: بنیامین نتانیاهو

وزارت «علوم جنگاوری» آمریکا (زیر نظر سنتکام)

سید مهدی رخدای حسین

حکایت جام جهان بین و نوآموزان

حکایت آن است، در هفت اقلیم عالم، نوآموزی بود که بر سبیل عادت در لحظات واپسین به مکتب همی رسید و ترافیک یا فوت نابهنگام کسی بهانه همی نمود تا از عقوبت استاد بگریزد. چون آموزش مجازی شد، نوآموز دریافت در بهشت آسودگی جای گرفته، چون می توانست جامه خواب بر تن در بستر گرمی بلغزد، و در جام جهان نمای، خود را حاضر بنمایاند.

روزی استاد، دانست که نوآموز در پس جام جهان نمای خود هوشیار نیست، پس فریاد زد: ای نوآموز! چرا صدای تو شنیده نمی شود؟ آیا در خلوت خویش به خواب روی آورده ای یا زبان از کف داده ای؟ نوآموز، در آن دم مشغول تناول سیب زمینی گداخته با روغن بود و خرچ و خرچ های سیب زمینی نمی گذاشت صوت استاد نیوش کند، به خود آمد، سراسیمه با لکنت پاسخ داد: استاد گرانمایه! عذر تقصیر که اینترنت من لرزان گشته و صوت شما ندارم.

استاد حال نوآموز می دانست، خنده ای تلخ کرد و گفت: «ای فرزند سست! دوربنت را بگشا تا ببینم آیا در مدرسه هستی یا در خواب گران؟!»

نوآموز در آن دم سراسیمه گشت و خواست دوربین بگشاید، اما در پس او، مادرش در حال روفتن اتاق بود و کوهی از البسه چرک بر تخت او پراکنده بود. نوآموز با زیرکی تمام فریاد زد: صد افسوس هم اکنون، برق رفت و در همان لحظه، دکمه خروج را چنان با سرعت فشرد که گویی از پیش روی شیر گرسنه می گریزد.

استاد در تاریخ آن مکتبخانه چنین نوشت: بسیاری شاگردانی که تنها نامشان در لیست حضور است، اما روحشان در دنیای هیروت و خیال سیر همی کند و تنها پیوندشان با علم، جام جهان نمای است. چنین شد که آموزش مجازی، هر چند برای خردورزی راه گشود، اما تبهکاری و تنبلی نیز در میان شاگردان، بر سبیلی نور و رواج داد.

زهرا صالحی

کامیون حمل غذا

ای فلان ابن فلان کامیون حمل غذا
خیک خود را بچپان کامیون حمل غذا

میرسد ثانیه ای موشک فتاح آنجا
کم بزن حرف چخان کامیون حمل غذا

گشته بودند پی اش زوزه کشان با فریاد
ناله و آه و فغان کامیون حمل غذا

بعد این واقعه دیگر به تمامی جهان
ضعف خود داد نشان کامیون حمل غذا

حمله‌ی موشک و پهپاد نباشند چنین
می خورد گاه تکان کامیون حمل غذا

صبر کن، ترش نکن، ترس ندارد اصلا
مانده در راه الان کامیون حمل غذا

طبق آمار جهانی فرار از تهدید
میبرد جان در امان کامیون حمل غذا

داده تحویل همیشه به سلامت سر وقت
بسته را درب مکان کامیون حمل غذا

ساختند آخر عمری کمدی از اثرش
مانده بود این یه پلان: کامیون حمل غذا!

ای مگس عرصه‌ی سیمرغ نه جولانگه‌توست
رو به دنبال همان کامیون حمل غذا

بیابید مترسک

سیمای دنا گفت بیابید مترسک...
افتاده ز جنگنده شتابید مترسک...

در کوه شب و روز نه آبی نه غذایی
تعقیب شد و هیچ نخواید مترسک

این کوه به آن کوه، گریزان و فراری
چون خر به گل افتاده خرابید مترسک

از پشت شنید او که زمین خورد و گلی شد!
: از ترس زمین خَوَ گِل آید مترسک
با لشکر برنو پی اش افتاده عشایر
صد تیر هوایی زده، سابید مترسک

با چشم خودش دید که سیخ است مهیا
ز ترس نزد سخته، کبابید مترسک...

با غیرت و سرسختی لُر، فخر دلیران
ترسان شده تا بوده و تا بید مترسک

عرفان دانیج زاده

چگونه محبوب‌ترین سلبریتی دنیا شویم؟

۱. وطن خود را بفروشید

هر هدفی نیازمند سرمایه است. و انسان برای موفقیتش باید از ارزشمندترین دارایی خود مایه بگذارد و چه چیزی از وطن گران قیمت‌تر؟ مخصوصا که محل سکونت کنونی شما مغایرتی با توانایی شما در فروش و طنتان ندارد. بلکه چه بسا پیشنهادهای بهتری را به سوی شما روانه کند.

۲. وطن خود را بخرید

ارزشمندترین سرمایه هرکس وطن اوست. پس ابتدا وطن خود را ترک کرده، سپس تا می‌توانید در آن خانه و زمین بخرید، و مطمئن شوید هیچ هموطن دیگری نمی‌تواند از آنها استفاده کند. از جهتی دیگر، پول درآوردن از سرمایه و املاک خود، به صورت کارخانه و کافه و برّند، توصیه می‌شود.

۳. جنگ طلب باشید

در دنیای امروز، باید برای موفقیت خود جنگید. پس اگر شخصی پیشنهاد داد که به جای شما بجنگد و درازای حمایتتان به شما پول بدهد، سریعاً بپذیرید. اگر شخصی را پیدا نکردید که به جای شما بجنگد، بیشتر بگردید. در صورت لزوم از سرمایه‌ی خود خرج کنید تا جنگ راه بیاندازید. کار سختی هم نیست. تنها نیازمند صفحه مجازی فعال با تعداد فالوورهای زیاد است.

۴. ضد جنگ باشید

دنیای فردا، دنیای گفت‌گو است، نه موشک. همچنین جنگ جز خسارت هیچ چیز دیگری برای تجارت شما به ارمغان نمی‌آورد. پس تا می‌توانید بر علیه جنگ صحبت، و طرفین جنگ را متهم کنید. در صورت لزوم از جان و سرمایه دیگران مایه بگذارید.

۵. راجب همه چیز نظر بدهید

مردم از کسانی که چیزی برای گفتن دارند خوششان می‌آید. پس در رابطه با همه چیز، مخصوصا باز بودن در گنجی تا دراز بودن دم خر، نظر بدهید. بهترین خریداران و دنبال‌کنندگان خود را می‌توانید در بازار سیاست پیدا کنید. پس هر چه سریع‌تر تحلیلگر سیاسی شده، در تمامی فضاهای مجازی فعال باشید و تا می‌توانید پیام‌های احساسی بگذارید. اشک کروکودیل ریختن و بدبیراه گفتن از محبوبیت‌ترین روش‌های روز هستند.

۶. فیلم بازی کنید

در راستای مرحله قبلی، تا می‌توانید فیلم بازی کنید. برای محبوبیت واقعی، انسان باید بتواند همیشه در نقش مناسب صحنه فرو برود. بهترین و محبوب‌ترین نقش این روزها «بی‌طرف» بوده، از آنجایی که حمایت و توجه هر دو طرف را جذب می‌کند.

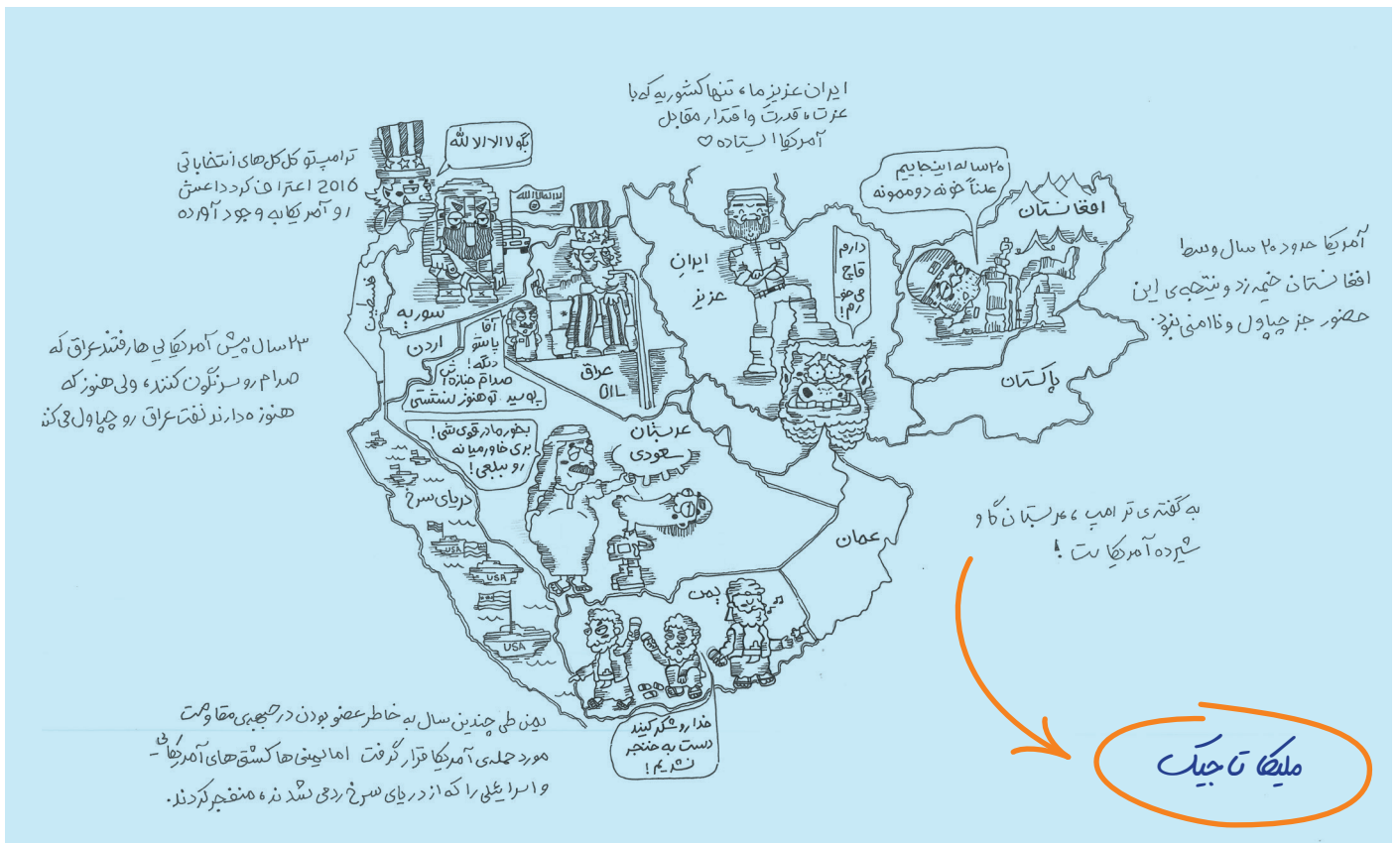
۷. با هلال احمر عکس بگیرید

به دنبال مرحله پیش، بهترین راه برای جذب حداکثری طرفدار، حضور در میان نهادهای امن و بین‌المللی همچون هلال احمر است. این گروه موظف به نجات جان افراد بوده و از سمت خاصی طرفداری نمی‌کند. در نتیجه جایگاه «بی‌طرف» شما نیز خدشه‌دار نخواهد شد. اشاره به عاملان هرگونه «بلايا» غیر ضروری بوده و توصیه نمی‌شود.

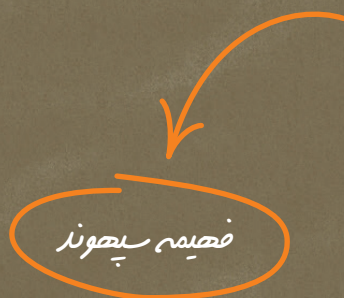
۸. سکوت کنید

در صورتی که گیج شدید یا نمی‌دانستید در یک شرایط خاص از کدام مرحله پیروی کنید، سکوت کنید. سکوت بهترین سلاح شما برای حفظ محبوبیتتان است. پس تا می‌توانید سکوت کرده و به هیچ مسئله‌ای عکس‌العمل نشان ندهید. محبوب‌ترین انسان‌ها، ساکت‌ترین آنهاست.

عارفه مزروعی



ملیکان حیک



موضوع انشا: معلم مورد علاقه شما کیست؟

به نام خدا
من خانم سخت کوش را خیلی دوست دارم. او خیلی مهربان است و هیچوقت به ما سخت نمی گیرد. ما می توانیم هر چقدر خواستیم سر کلاس بازی کنیم تا وقتی که با سرو صدا او را از خواب بیدار نکنیم. خانم سخت کوش خیلی سخت کوش است و همیشه خسته است. او خیلی هم باهوش است و همه درس های ما را بلد است. او خیلی خوب به ما درس می دهد و هیچوقت به ما مشق نمی دهد. با این که ما اکثر وقت کلاس را بازی می کنیم، همیشه نمره هایمان بیست است. مادرم همیشه او را دعا می کند. اما خواهرم می گوید خانم سخت کوش معلم بدی است و الکی نمره می دهد. به نظر من خواهرم فقط به من حسودی می کند که چنین معلم خوبی دارم. حسودهای خانم سخت کوش خیلی زیاد هستند. یک بار خانواده بقیه بچه ها به مدیر بابت خانم سخت کوش اعتراض کردند. خانم سخت کوش هم به مدیر گفت: «اگه می خوای بهتر کار کنم یا حقوقم روزیاد کن یا اخراجم کن.» مدیر ما خیلی بداخلاق و غرغرو است اما قدر خانم سخت کوش را می داند و او را اخراج نکرد. به گفته مدیرمان هیچکس مثل خانم سخت کوش پیدا نمی شود که «با همچین حقوقی کار کند». من هم فکر می کنم هیچ معلمی به خوبی خانم سخت کوش پیدا نمی شود و او را خیلی دوست دارم. من قول می دهم از امروز دانش آموز خوب و ساکتی باشم تا خانم سخت کوش بتواند راحت تر سر کلاس بخوابد.
این بود انشا من.

عارفه مزروعی

آخرین روز مقاومت مدرسه

سه ساعت از محاصره‌ی خونین کلاس مان، یعنی کلاس هشتم «ب» واقع در زیرزمین مدرسه اندیشه سازان دیروز فردا (فاقد مجوز رسمی) می‌گذرد. در این اتاقکِ نمور و تاریک، گرسنگی و تشنگی، بچه‌ها را از پای درآورده است. اکنون ۲۸ اردیبهشت است و من زیر آخرین نیمکت شکسته مدرسه (که از اولین روز تحصیل شکسته بود) در حال نوشتن این حادثه برای شما هستم. امیدی به آزادی نداریم؛ شاید این نامه به دست یک بیکار و علاف‌تر از خودم برسد و این واقعه را برایتان بازگو کند.

همه ما در اتاقک کلاس مان محبوس شده‌ایم. بچه‌ها به نوبت کشیک می‌دهند تا کادر مدرسه مثل بختک نیفتند روی سرمان و پاتک بزنند.

آمار مجروحان و جان باختگان در ساعت اول بالا بود و ساعتی قبل بالاتر رفت (صدرحمت به دلار)! که آن هم به لطف حملات چند جانبه ائتلاف کادر مدرسه است. هر از چند گاهی پرتابه‌های مدیریت و کادر مدرسه به داخل اتاقک پرتاب می‌شوند و با انفجارشان، غیر از پرتاب ترکش‌هایشان کلی سوال تو ذهن ما پرتاب می‌کنند؛ اینکه «واقعا چرا به مدرسه آمدیم؟». ما هم پرتابه‌هایی پر از عبارات «دیگر تکلیف نمی‌نویسیم» و «نه آموزش، نه پرورش؛ فقط کافه و گیم‌نت» را نثارشان می‌کردیم. وسایل بهداشتی نیز به اتمام رسیده است و «امدادگر کلاس»، با جوراب بچه‌ها زخم‌هایشان را پانسمان می‌کند. (دیگه وزارت بهداشت باید ورود کنه، آموزش پرورش چیکاره است؟!).

یاد این ساعت نحس افتادم، یعنی سه ساعت پیش. وقتی که امتحان ترم ریاضی بود و کلاس ما برنامه‌ریزی یک تقلب سنگین را کرده بود؛ اما به خاطر تنها یک اشتباه کوچک (عطسه کردن احمد و شوت شدن کاغذ کوچک تقلب به کله ناظم)، ناظم جلسه متوجه شد و سمت احمد آمد! بچه‌ها تحمل گروگان‌گیری دوستشان را نداشتند البته دلیل اصلی ترس مان، لو رفتن کلاس مان بود. چون کل کلاس مان متقلب بودیم. احمد شروع به مقاومت کرد، اما کافی نبود. فرصتی هم تا پایان امتحان باقی نمانده بود، پس شروع کردیم به آشکارا تقلب کردن و رساندن تقلب!

ناظم با سوت، کادر مدرسه را خبر کرد. کادر مدرسه مثل ببرهای گرسنه که گوشت چرخ‌کرده پیدا کردند ریختند توی کلاس و درگیری شدیدی شد. نتیجه چی شد؟

ما مقاومت کردیم و آن‌ها را از کلاس بیرون کردیم، اما آن‌ها هم ما را محاصره کردند.

از لحظه‌ی محاصره تا کنون، مدام با بلندگو فریاد می‌زنند: «تا الآن که نمره همه‌تان صفر است و از مدرسه هم اخراج شده‌اید؛ پس اول از سیم خاردار نفس‌تان عبور کنید تا با تصمیم عاقلانه‌تان از سیم خار دار محاصره بیرون‌تان بیاوریم!».

القصد فعلا در محاصره هستیم و مدرسه می‌خواهد هر چه زودتر مناطق اشغالی (همون اتاقک نمور) را پس بگیرد. انقدر وعده و وعید از اون بلندگو داغونشان دادند که وسوسه شدیم و فعلا یک نماینده فرستادیم تا گفت‌وگویی ترتیب دهند.

پایان

سید مهدیار خدای حسین

نشست خبری ترامپ

به گزارش واحد مرکزی خبر، دونالد ترامپ در نشست خبری روز گذشته گفت: که ارتش آمریکا در بهترین وضعیت خود از زمان تاسیس قرار دارد.

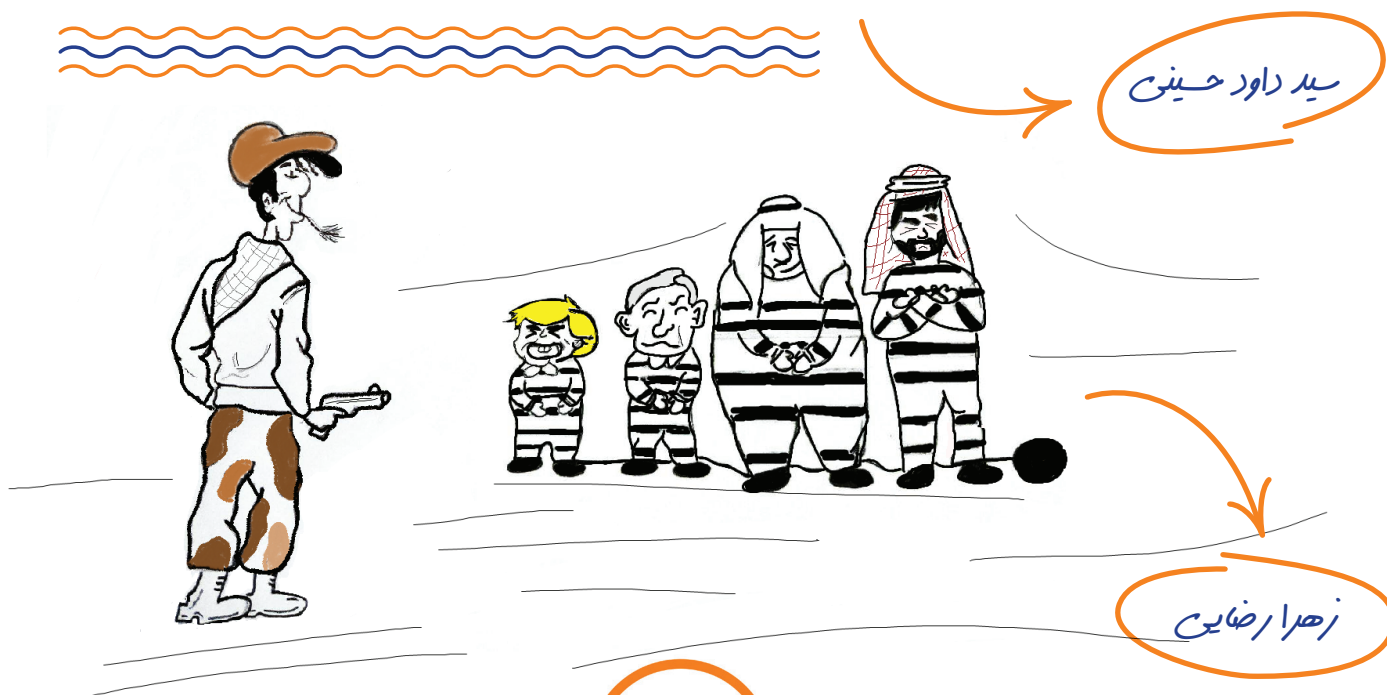
او در پاسخ به این سوال که: «علت ارسال اینهمه تابوت به خاورمیانه چیست؟» گفت: اولاً که اینهمه نیست و فقط چند هزار تابوت است؛ ضمناً سربازان آمریکایی آرزو دارند که جانشان را در راه خدمت به اسرائیل، ببخشید، آمریکافدا کنند. ولی موشکهای ایرانی در جایی، خیلی دورتر از محل خدمت آنها، در فاصله‌ای حدود هزار میلی متری بر خوردمی کنند. فقط سه سرباز آمریکایی که همراه یک چوپان اردنی به پیک نیک رفته بودند، بر اثر برخورد با موشک، دچار پودر شدگی خفیف شده‌اند، که چیزی از جسد آنها باقی نمانده است و نیازی به تابوت ندارند.

وی همچنین در پاسخ به این سوال که «علت گرفته شدن فاضلاب ناو هواپیمابر آبراهام لینکلن چیست؟» گفت: تعدادی از سربازان عضو جنبش «نه به ریختن فاضلاب ناو به خلیج فارس» هستند و با مسدود کردن لوله‌های فاضلاب باعث حفظ محیط زیست خلیج فارس شده‌اند و البته مشکلات کوچکی هم در ناو وجود آمده که مهم نیستند. من از آنها تشکر می‌کنم که در هر شرایطی به فکر حفظ محیط زیست هستند. ضمناً از مسئولین جایزه نوبل درخواست دارم، به من که این سربازان را به مأموریت فرستاده‌ام، جایزه نوبل محیط زیست را بدهند.

ترامپ در پاسخ به این سوال که: «چرا هنوز تنگه باز نشده؟!» گفت: که تنگه باز است ولی به خاطر اینکه خیلی تنگ است و سربازان ما به جای گشاد عادت دارند، نمی‌خواهیم وارد آن شویم. ضمناً ناوهای هواپیمابر ما خیلی بزرگ هستند و دور دو فرمان زدن در تنگه هرگز خیلی سخت است. قول می‌دهم بعد از اینکه ایران را از بین بردیم آن را گشاد کنم و اسم آن را به گشاده ترامپ تغییر دهم.

در نهایت ترامپ که از سوالات چالشی خبرنگاران عصبانی شده بود، آنها را به جاسوسی برای ایران متهم کرد و به بقیه سوالات پاسخ نداد.

در آخر جلسه هم از هر خبرنگار به خاطر اینکه افتخار دیدار ترامپ نصیبش شده، هزار دلار پول زور دریافت کرد.



شایعاتی به وسعت ناو ابراهام لینکن

از: فرماندهی ناو ابراهام لینکن؛ فرمانده جک باوارد کاسترد
به: وزارت جنگ ایالات متحده آمریکا؛ ژنرال پیت هگست
موضوع: پاره‌ای توضیحات پیرامون شرایط ناو عظیم ابراهام لینکن

با سلام و احترام

پیرو اخبار کذب، پیرامون شرایط ناو، به استحضار می‌رساند: ناو در امن و امان می‌باشد و در بهترین شرایط بهداشتی و روحی و روانی به سر می‌برد.

مثلا همین امروز که سربازان از قاطی شدن آب فاضلاب با آب آشامیدنی شکایت کردند، یک تیم حقیقت یاب به سرعت تشکیل شد و معلوم گردید در تصفیه فاضلاب به آب آشامیدنی هیچ خللی ایجاد نشده و همچنان درصد اوره و آمونیاک موجود در آب استاندارد است. بوی ادراری هم که استشمام می‌شود، اصلا غیر عادی نیست.

درباره غذای آشپزخانه ناو هم اطمینان خاطر کامل می‌دهیم که غذا به وفور و با تنوع بالا در سالن غذاخوری سرو می‌شود. در بازدید سرزده از سالن غذاخوری، امروز در هر بشقاب ناهار که برای بهره‌وری از زمان، با وعده صبحانه تلفیق شده، پنج عدد نخود فرنگی، یک تکه دو سانت در دو سانت گوشت گراز تولید سال ۱۹۹۸، که هنوز ده سال انقضا دارد، یک قاشق غذاخوری پوره سیب زمینی همراه با کره و یک نان تست برشته مشاهده شد. گزارش کپک سیاه نان کذب می‌باشد و تنها کپک سبز زیتونی دیده شد که به گفته کارشناسان کپک کامبوجا و باکتری‌ای مفید برای سیستم به هم ریخته گوارش سربازان است.

به شایعات درباره نایاب بودن دستمال توالت که اصلا توجه نکنید. ما برای مصرف شش ماه هر سرباز دوتا قلقلی دستمال اختصاص دادیم که البته به دلیل آب به آب شدن برخی سربازان، تقاضا افزایش یافت و درخواست دستمال داده شده است که تا سه ماه دیگر محموله دستمال به ناو خواهد رسید.

اما درباره گزارش وضعیت روحی نامناسب سربازان به استحضار می‌رساند: همه سربازان در استیبل‌ترین شرایط به سر می‌برند. برای مثال همین دیشب همه‌ی سربازان تا خرخره ویسکی خوردند و زدند و رقصیدند و بعد خوشی زد زیر دلشان و چون حسابی داغ کرده بودند شروع کردند شالاپ شالاپ بپرند توی دریا برای آبتنی. البته چون خیلی تاریک بود و آنها هم حسابی مست و پاتیل بودند، راه ناو را پیدا نکردند و متاسفانه ما آن سربازان شاد و باروحیه را از دست دادیم!

دو دقیقه سکوت به احترامشان!

در پایان، به اطلاع می‌رسانم سربازان ایالات متحده آمریکا تا پای جان برای حفظ خاک وطن در آبهای این کره زمین می‌مانند.

با تقدیم شایسته‌ترین احترامات
فرمانده جک باوارد کاسترد

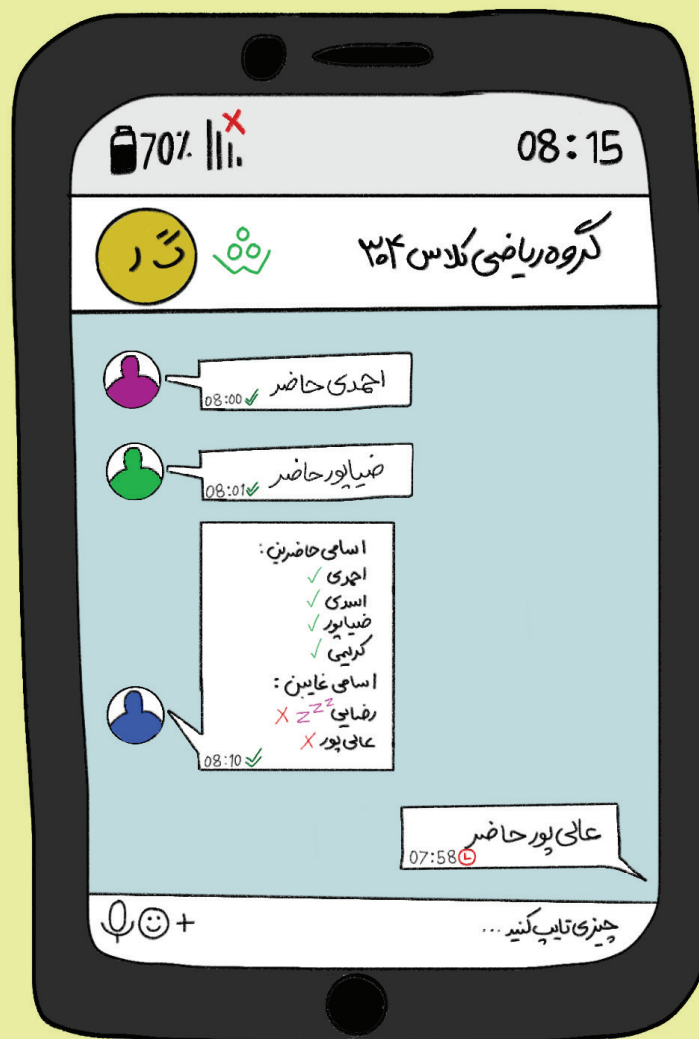
محرثبات طباطبایی

مدرسه؟ من فردا میام.

کتاب مدرسه؟ من فردا میام! از مشهورترین آثار حوزه‌ی تقویت مهارت‌های نرفتن به کلاس است که با هدف آموزش روش‌های کاملاً غیرضروری برای فرار از درس نوشته شده است. این کتاب به مخاطب یاد می‌دهد چطور هر شب با قطعیت تصمیم بگیرد فردا سر وقت حاضر شود، اما صبح با بهانه‌های معتبر و نیمه معتبر برنامه را لغو کند!

درباره کتاب

نویسنده در این اثر ۷۲۳ راهکار عملی ارائه کرده است؛ از خواب ماندن، دل درد، گم شدن لنگه جوراب و نبودن مداد گرفته تا آماده نبودن روح برای دیدن جلد ریاضی و خیره شدن به سقف در ۷:۱۲ صبح! در مقدمه آمده است که نرفتن به مدرسه نیازمند نقشه‌ای دقیق است؛ وگرنه ممکن است دانش آموز غفلت کند



فهییمه پھونڈ

و ناگهان خود را وسط کلاس اول ببیند! درس اصلی کتاب ساده است: مقصر همه چیز مدرسه است. اگر شب بد خوابیدید، صبح خواب آلودید، هوا زیادی سرد، بیش از حد گرم یا اصلاً کاملاً معتدل است، باز هم بهتر است استراحت کنید تا مبادا انرژی‌تان هدر برود. این کتاب شما را بر سر دوراهی همیشگی می‌نشانند: برم مدرسه یا ۵ دقیقه دیگه تصمیم بگیرم؟!

بخشی از متن کتاب

وقتی صبح مادرتان گفت پاشو مدرسه‌ت دیر شد، فوراً از تخت جدا نشوید. ابتدا چشم‌ها را نیمه‌باز نگه دارید، به نقطه‌ای نامعلوم در سقف زل بزنید و با صدایی نزار بگویید: مامان، امروز یه حس عجیبی دارم! اگر پرسید چه حسی؟ هرگز پاسخ روشنی ندهید؛ بیماری مشخص دست‌تان را رو می‌کند! بگویید یه چیزی بین خستگی، بی‌میلی و آمادگی نداشتن برای مواجهه با جامعه. در صورت موفقیت، دست‌کم ۷ دقیقه زمان اضافه می‌خرید؛ البته مشروط بر اینکه مادر هنوز وارد فاز عملیاتی «بلند میشی یا بلندت بکنم؟» نشده باشد.

این کتاب برای چه کسانی است؟

خواندن این راهنما به تمام دانش‌آموزانی که با شنیدن جمله‌ی دفترها روی میز دچار افت فشار می‌شوند، پیشنهاد می‌شود؛ خواندن این کتاب برای والدین و معلمان اصلاً توصیه نمی‌شود.

درباره نویسنده

نویسنده‌ی اثر، نخبه‌ای است که ۱۸۰۰ بار قول داده از فردا جدی‌تر بخواند و رکورددار نقض عهد امشب زود می‌خواهم است. او یک‌بار برای فرار از درس، ۱۱ دقیقه درباره‌ی بیماری‌های ناشناخته تحقیق کرد و فهمید تنها درمانش ماندن در خانه است! کتاب در نوبت اول توسط انتشارات فردا می‌خونم چاپ شده و حتی در بوفه‌ی مدارس توزیع می‌شود. در آخرین ویرایش، نیم صفحه به کتاب اضافه شد که نویسنده با قاطعیت در آن نوشته بود: «فردا می‌رم مدرسه!». هرچند طبق آخرین خبرها، فردای آن روز هم در تخت ماند.

فاطمه زهرا میراحمدی

گونه‌شناسی مدرسه

مطالعه‌ای علمی درباره موجوداتی که هر روز صبح، داوطلبانه یا اجباری، وارد مدرسه می‌شوند. پژوهشگران سال‌هاست درباره گونه‌های مختلف جانوری تحقیق می‌کنند؛ اما متأسفانه هنوز کسی به‌طور جدی به یکی از پیچیده‌ترین زیست‌بوم‌های جهان نپرداخته است: مدرسه! مدرسه محیطی است که در آن گونه‌های مختلف، با ویژگی‌های رفتاری متفاوت، در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند؛ برخی می‌گریزند، برخی شکار می‌کنند، برخی تکثیر می‌شوند و برخی نیز در تمام طول سال در جست‌وجوی یک خودکار قرضی هستند. مطالعات میدانی نشان می‌دهد که برای شناخت مدرسه، بهتر است به‌جای کتاب‌های آموزشی، سراغ گونه‌شناسی برویم.

گونه اول: دانش‌آموز شب امتحانی

نام علمی: Hala vaght hastus

این گونه در بیشتر طول سال تقریباً قابل مشاهده نیست. کتاب‌هایش تمیز، جزوه‌هایش سفید و برنامه مطالعاتی‌اش بسیار زیباست. اما شب امتحان، ناگهان از تاریکی خارج می‌شود. ساعت ۹ شب با آرامش شروع می‌کند! ساعت ۳: «اصلاً اگر فردا نرم امتحان بدم چی؟» ویژگی بارز این گونه، توانایی خارق‌العاده در مطالعه فشرده است. چیزی که در طول سه ماه نخوانده، در چهار ساعت مطالعه می‌کند و صبح روز امتحان با اعتمادبه‌نفس وارد مدرسه می‌شود؛ اعتمادبه‌نفسی که معمولاً در اولین صفحه سؤال‌ها به‌طور کامل منقرض می‌شود.

گونه دوم: دانش‌آموز ممتاز

نام علمی: Bache mardomus

این گونه از نظر زیست‌شناسی بسیار مشکوک است. در تمام امتحانات نمره بالا می‌گیرد، تکالیفش را به‌موقع تحویل می‌دهد، جزوه کامل دارد و حتی وقتی معلم می‌گوید «این قسمت مهم نیست»، احتمالاً آن را هم می‌خواند. بقیه دانش‌آموزان با مشاهده او دو واکنش دارند: یا از او کمک می‌گیرند یا از او متنفرند و با الفاظی زشت خطابش می‌کنند. در خانه اما وضعیت متفاوت است. اگر این گونه ۱۹ بگیرد، خانواده جلسه‌ای سه‌فوری تشکیل می‌دهند.

گونه سوم: دانش‌آموز «استاد، این تو امتحانه؟»

نام علمی: *Studentus examiadus

این گونه تمام اطلاعات درسی را از یک فیلتر عبور می‌دهد: در امتحان می‌آید یا نه؟

اگر جواب مثبت باشد، موضوع ناگهان مهم می‌شود.
اگر منفی باشد، مغز آن را با سرعتی حیرت‌انگیز حذف می‌کند.

گونه چهارم: والدین فصل کارنامه

نام علمی: Parentus shakius

این گونه در طول سال تحصیلی معمولاً در زیست‌بوم مدرسه حضور محسوسی ندارد.
اما با اعلام کارنامه، ناگهان فعال می‌شود. و مدرسه را مقصر شاهکار فرزند دلبندشان می‌دانند.
پژوهشگران و دانشمندان بر این باورند که این گونه هرگز قبول نخواهند کرد که فرزندشان و خودشان نیز مقصرند و برای کسب نمره تلاشی بیشتر از آنچه انجام شده نیاز است.

گونه پنجم: معلم

نام علمی: Teacherus ounklasbehtar

این گونه از معدود موجوداتی است که هر سال با گروه جدیدی مواجه می‌شود و همیشه معتقد است اون کلاس بهترین.
در پایان جلسه اول، با نگاهی که نشان می‌دهد تمام نظریه‌های آموزشی جهان را شخصاً تجربه کرده، می‌گوید:
«خیلی درستان عقب هست و برای جلسه بعد مطالعه کنید.»
دانش‌آموزان نیز با احترام سر تکان می‌دهند؛ احترام خاصی که معنایش این است: «ان شاء الله تا آن زمان اتفاقی برای جلسه بعد بیفتد.»

گونه ششم: ناظم

نام علمی: Nazem holmzus

ناظم مدرسه دارای توانایی‌هایی است که هنوز علم قادر به توضیح آنها نیست.
می‌تواند از فاصله پنجاه متری تشخیص دهد چه کسی در راهرو دویده است.
صدای باز شدن یک بسته خوراکی را از سه کلاس آن طرف‌تر می‌شنود.
و از میان صد دانش‌آموز، دقیقاً همان کسی را پیدا می‌کند که تکلیفش را انجام نداده است! پژوهشگران احتمال می‌دهند ناظم مجهز به نوعی سامانه راداری داخلی باشد.

سید محمد مدینه

موضوع انشا: خانه دوم

به نام خدا

من مدرسه‌مان را خیلی دوست می‌دارم و آن را مانند خانه‌ی دوم‌مان می‌دانم. مدیر ما خیلی مهربان است و همیشه به فکر این است که ما چیزهای جدید یاد بگیریم، مثلاً از همان سر صف آهنگ می‌گذارد و خانم ورزش به ما رقص یاد می‌دهد البته روزهای زوج این کار را انجام نمی‌دهند. بچه‌های کلاس پنجمی می‌گویند چون خانم حکیمی معلم قرآن‌مان آن روزها می‌آید. فکر کنم خانم حکیمی خاطره بد از رقص دارد و آن‌ها نمی‌خواهند ایشان شب خواب بد ببینند. من معلم‌مان خانم گنجی را بسیار دوست می‌دارم و او را الگوی خودم قرار داده‌ام چون او خیلی زیبا می‌باشد و همیشه رژ لبش را با رنگ ناخنش ست می‌کند. ما خانوادگی مدرسه را خیلی دوست می‌داریم مثلاً خواهرم از پنج صبح بیدار می‌شود و موهایش را فرسیم تلفنی می‌کند و از بین کاتالوگ آرایشگاه یک مدل میکاپ که اصولاً خلیجی مورد علاقه‌اش است را انتخاب می‌کند و خود را آماده می‌کند تا در مدرسه مرتب به نظر برسد. مدرسه خیلی تاثیر خوبی روی خواهرم دارد مثلاً می‌گوید: معلم‌شان به آن‌ها امید و انگیزه می‌دهد که درس بخوانند تا بتوانند از این مملکت بروند؛ خواهرم هم گوش می‌دهد و واقعاً در حوزه بافت مو و جلیش ناخن پیشرفت کرده است! با این حال که او فقط در آرایشگری پیشرفت می‌کند، باز هم به قدری مدرسه را دوست می‌دارد که هر سال تحصیلی را دوبار می‌گذراند. البته عشق و علاقه برادرم به تحصیل از همه‌ی ما بیشتر است؛ او آنقدر کلاس چهارم را دوست داشت که سه سال درجا زد. او به حدی مدرسه را دوست می‌دارد که مدرسه خودش را برایش کافی نیست و اصرار دارد به مدرسه‌ی خواهرم هم برود!

مریم تعقلی

بدیم بره

با سلام خدمت بینندگان عزیز امروز در خدمت آقای دکتر حراج پور هستیم مسئول و کارشناس حوزه غرب + آقای دکتر خدمت شما هم سلام عرض می‌کنم، در قالب سوال اول بفرمایید که از نظر شما پیروز این جنگ کی بوده؟ - بله منم به نوبه خودم سلام عرض می‌کنم به مردم عزیز و اگر بخوام سوال شما رو خیلی واضح و شفاف جواب بدم باید بگم که پیروز این جنگ قطعاً ما نبودیم.

+ اما آقای دکتر همه معتقدند که پیروز جنگ ما بودیم - ببینید ما نباید به اعتقادات مردم کار داشته باشیم مردم رو همیشه با زور وارد بهشت کرد بذارید هر پوششی که دارن رو داشته باشن به من و شما چه اصلاً + آقای دکتر منظور من در زمینه جنگ بود - بله متوجه شدم جنگ مردم با گشت ارشاد رو میگین دیگه درسته؟ + نه آقای دکتر جنگ ایران و آمریکا - ببینید دوست عزیز شما دارید به مذاکرات مثبت ما با کشور دوست و برادر آمریکا خدشه وارد می‌کنید + آقای دکتر الان وسط جنگ شما به فکر مذاکره هستین. - بله ما همیشه درهای دیپلماسی رو باز نگه می‌داریم تا به همه ثابت کنیم ما صلح طلبیم. + مذاکرات برای وقتی که ما در صلح باشیم نه در جنگ - من نمی‌دونم شما از کی حقوق می‌گیری حتماً پیگیری می‌کنم که حقوق شما قطع بشه تا هی جنگ جنگ نکنی، عزیز من ما جنگ طلب نیستیم ما دنبال صلحیم

+ الان تکلیف این همه شهید چی میشه تکلیف تنگه هرمز چی میشه تکلیف آمریکا چی میشه؟ - ما در دولت بیکار ننشستیم و دائم در حال تلاش هستیم اولاً که شهیدان ما خیلی با ارزش هستن و به درجات عالی رسیدن ما هم عکس اونهارو میزنیم به دیوارهای شهر، دوماً درباره تنگه هرمز که اونو باید بدیم بره تا آرامش کامل در ایران حاکم بشه، سوماً با آمریکا به نقاط اشتراک زیادی رسیدیم و به زودی اورانیوم ها رو از ایران به عنوان طلب بخشش به آمریکا می‌فرستیم، چهارماً اینکه فکر نکنی یادم رفته حقوق شما همچنان قطع می‌شه و پنجماً من باید برم جلسه هیئت وزیران کلی کار دارم خدا حافظ شما

+ خب تشکر می‌کنیم از آقای دکتر حراج پور از این پاسخ‌ها و شما مردم رو به خدا می‌سپاریم تا برنامه بعدی خدا نگهدار.

نوید اریانی